

سیری در دیوان صائب

مجید اوحدی (یکتا)

مولانا صائب نسبت بمعاصران و اسلاف خود نیز بی نظیر نبوده و باستقبال پاره از آنها شتافته است از جمله دوغزل از طالب آملی و نیز از نظیری نیشابوری^۱ و حکیم رکنای کاشانی^۲ هر يك سه غزل و از کلیم، عرفی، راغب - شیدا^۳ امیر^۴ حالتی تر کمان^۵

۱ - نظیری نیشابوری : بعضی او را اهل جوین دانسته اند در او ان شباب از خراسان بآذربایجان آمده و بعد روانه هندوستان میشود و بخدمت خان خانان رسیده و مشمول عنایات او شده است (تذکره آذر) .

۲ - حکیم رکنای - اسمش رکن الدین مسعود - حدود یکصد هزار بیت شعر دارد در عهدشاه عباس ماضی از اوبی الثقاتی دیده بهندوستان رفت بعد در زمان شاه صفی مجدداً باصفهان آمده و بالاخره بکاشان رفته و در آنجا وفات یافت (تذکره آذر) و فاتش را نصرآبادی در سال ۱۰۶۶ ضبط کرده است .

۳ - شیدا - از معاصران صائب دو تن شاعر با این تخلص می شناسیم یکی صلبی بیک مشهور بلامه اصلش از تبریز اما در شیراز به تحصیل پرداخته و سپس بدعوت اکبرشاه روانه هندوستان میشود اوایل شیدا سپس فارغ تخلص میکرد (نصرآبادی صفحه ۱۵۸) دیگری اصلش از هند است دیوانی مشتمل بر پنجاه هزار بیت دارد معاشر کلیم بوده و مردی زود رنج و باندک توهمی مکدر میشده است (نصرآبادی ۴۴۴) صائب غزلی از او جواب گفته و چون آثاری از آنها در دسترس نبود معلوم نیست که غزل کدام يك از این دو تن مورد استقبال صائب قرار گرفته است . شعر اینست :

این جواب آن غزل صائب که شیدا گفته است
گر تو جويا طالبی مطلوب بی همتا طلب

۴ - امیر - میرزا جلال الدین فرزند میرزا مؤمن شهرستانی داماد شاه عباس بزرگ بوده و در اثر اعتیاد بشرب مدام در جوی درگذشته (نصرآبادی صفحه ۹۵ و ۹۶)

۵ - حالتی تر کمان : قاسم بیک از طایفه تر کمانیه است نشو و نمايش در تهران و معاصر شاه طهماسب صفوی بوده است (آتشکده آذر) .

شاپور تهرانی^۱ فیضی دکنی^۲ هر کدام یکفزل استقبال کرده و غیر از آنها از شعرای دیگری همچون والهی^۳ - ملک - غافل - ناصح - نصرت - وود - نوعی (خبوشانی) رهی - میرفصیح - سید یزدی و سعیدا نیز نامبرده و با استقبال آنها رفته است (متأسفانه شرح احوال غالب آنها بر نویسنده مجهول است) - در میان شعرایی که نامبردیم طالب آملی بیش از دیگران مورد توجه صائب قرار گرفته و او را عندلیب باغ آمل و طوطی خوش حرف آمل خوانده است آنجا که گوید :

عمرها رفت و صبا از ناز کیهای سخن کل ز خاک طالب آمل بدامن میبرد
و جای دیگر:

هر که چون صائب بطرز تازه دیرین آشناست دم بذوق عندلیب باغ آمل میزند
و باز گوید :

بزنیاید شور صائب از شکرزار سخن تازبان طوطی خوش حرف آمل بسته اند
در بیت اخیر و همچنین در جای دیگر از فقدان شاعر آتشین گفتاری چون
وی تأسف خورده و می گوید :

طالب آمل گذشت و طبعها افسرده شد کز چه رو آن آتشین گفتار در عالم نماند
صائب گاهی در مقام مفاخرت بر آمده و چنانکه شیوه شعراست بطریق
ارجوزه این ابیات را سروده است :

۱ - شاپور - از اولاد مولانا امیدی تهرانی اول فریبی تخلص میکرده آخر باسم تخلص نموده دوبار بهندرفته و ازدولت سلطان سلیم و امرای او خصوصاً میرزا جمفرخان آصف خان قزوینی رتبه مصاحبت یافته و بانعامات سرافراز و بعد از مراجعت بوطن بدارالبقا شتافته (آتشکده آذر) وی همشیره زاده امیدی تهرانی است (نصرآبادی - صفحه ۲۳۷)

۲ - فیض دکنی - ابوالفیض پسر شیخ مبارک برادر بزرگ شیخ ابوالفضل دکنی است که صدرالصدور اکبر شاه گورانی بوده در ۱۰۴۰ در لاهور وفات یافته (مجمع النصحاء)

۳ - والهی - دو شاعر باین نام سراغ داریم یکی معاصر بابر میرزا که بنا بقول امیرعلیشیرنوائی در مجالس النفاثات قصیده بمدح او دارد و شاعر دیگر معاصر سلطان حسین میرزا بایقرا و از ملازمان او بوده است (مجالس النفاثات صفحه ۴۰ و ۲۶۲)

بطرز تازه صائب داغ سازم نکته سنجان را عجب دارم کز آمل چو تو خوش گفتار برخیزد
بطرز تازه قسم یاد می کنم صائب که جای طالب آمل در اصفهان پیدا است
اما جای دیگر از اینکه سخنش مورد ایراد طالب آملی واقع نمیشود برخویش
بسنده دانسته می گوید :

صائب همین بس است که در سلك شاعران طالب نمی کند بسخنهای من گرفت -
بعد از طالب آملی، صائب نسبت به نظیری نیشابوری و ظهوری ترشیزی توجیهی
دارد و در مورد ظهوری گوید :

صائب نداشتم سر و برگ این سخن این فیض از کلام ظهوری بما رسید
جای دیگر در مقام مفاخره اینطور بیان میکند :

بلبل خوشنوی نیشابور خجل از طبع بی نظیر من است
صائب ضمن مفاخره، عرفی شیرازی، نظیری نیشابوری و طالب آملی را در
ترازی قیاس نهاده و نظیری را بر عرفی ترجیح داده است .

صائب چه خیالی است شور همچو نظیری عرفی بنظیری نرسانید سخن را
و در مقام مقایسه خود با آنها بدینگونه مترنم است :-

در سخن از عرفی و طالب ندارد کوتاهی عیب صائب این بود کز مره اسلاف نیست
صائب در یکی از قصاید خود بمدح ظفر خان از عرفی - نوعی و سنجر نام میرسد
و بطریق ارجوزه میگوید :-

هزار حیف که عرفی و نوعی و سنجر نیند جمع بدار العیار برهان پور (۲۰۱)

- ۱ - نوعی - خوبشانی - آذربئیگدلی در ترجمه حال نوعی باین جمله تنها اکتفا کرده است نوعی از اهل آن دیار (خوبشان) و این چند شعر از غزلیات او یادگار
- ۲ - سنجر - اسمش میر محمد هاشم خلف الصدق میر حیدر رفیعی بعد از پدر بهندوستان رفته و همانجا وفات یافته است. (تذکره آذر) .

واقعا جای تأسف است که تذکره نویسان ما تا این حد نسبت ببزرگان سخن ما
بی اعتنا بوده اند و اگر این شیوه معیار کار باشد میتوان هزاران تذکره نوشت و فقط بذکر
تخلص و ایراد يك یادوبیت اکتفا کرد !!

که قوت سخن و لطف طبع می دیدند نمیشدند بطبع بلند خود مفرور
 همین قصیده که يك چاشت روی داده مرا ز اهل نظم که گفته است در سنین و شهر
 صائب در اشعار خود يك جا از حکیم شفائی و جای دیگر از سحابی استرآبادی
 نامبرده و از آنها تجلیل کرده است .
 در اصفهان که بدرد سخن رسد صائب کنون که نبض شناس سخن شفائی نیست



غزل گوئی بصائب ختم شد از نکته پردازان رباعی گر مسلم شد زموزونان سحابی را
 همچنین یکی دو مقام از فغانی که بطن قریب یقین با فغانی شیرازی است
 یاد میکند و خود را متبع دیوان وی می شمارد
 صائب از این غزل که چراغ دل من است افرو ختم بخاک فغانی چراغها
 از آتشین دمان بغانی کن اقتدا صائب اگر تتبع دیوان کس کنی
 ضمناً در غزلی که باستقبال او گفته گوید که از روح فغانی استمداد کردم .
 این غزل را پیش از این هر چند انشا کرده بود صائب از روح فغانی دیگر استمداد کرد
 در اشعار صائب بدو غزل بر خورد می کنیم که بقول خود جواب غزلهای
 حکیم است. گرچه تخلص شفائی حکیم نبوده و شفائی تخلص میکرد و اما چون شاعری
 باین تخلص سراغ ندارم حدس میزنم منظور صائب، حکیم شفائی باشد گرچه کنای
 کاشانی هم بنام حکیم نامبردار بوده اما تخلص او هم مسیح بوده است . مقطع دو غزل
 اینست :-

این جواب آن غزل صائب که میگوید حکیم تا نفس باشد کسی بی هم نفس باشد چرا
 این جواب آن غزل صائب که میگوید حکیم بر بنا گوشت مثال کفر و دین بنموده اند
صائب تبریزی است یا اصفهانی قدیمترین و نزدیکترین تذکره نویس
 بزمان صائب میرزا محمد ظاهر نصرآبادی است که از معاصران و حتی معاشران وی
 محسوب میشود - نصرآبادی در سال ۱۰۸۳ شروع بنوشتن تذکره خود میکند و در
 آنموقع صائب در قید حیات بوده و چه درز کر احوال صائب و چه در موارد دیگر همه

حاکی از آنست که وی از یک شاعر زنده صحبت میکند - نصر آبادی در ترجمه صائب اینطور می نویسد :-

«اسم شریف ایشان محمدعلی است و والدش از کدخدایان معتبر تجار تبارزه اصفهان است... تا آنجا که گوید» ایوم در اصفهان «توطن دارد وعموم خلایق از صحبتش فیض وافر میبرند... الخ»

بعد از نصر آبادی بتذکره آتشکده آذر بیگدلی برخورد می کنیم. وی با این عبارت شرح احوال صائب را آغاز کرده است :-

«اسمش میرزا محمدعلی اجداد ایشان را شاه عباس کوچانیده و در محله عباس آباد اصفهان سکنی داد غرض وی در اصفهان متولد وهم در آنجا کسب کمالات صوری و معنوی کرده صاحب اخلاق حسنه بوده و سفر هند نیز کرده بزودی معاودت نموده و در اصفهان محترم بوده و از شاه عباس ثانی و شاه صفی نوازشات یافته الخ»

در اینکه اجداد صائب تبریزی بوده اند جای هیچ تردیدی نیست اما خود او را باید اصفهانی دانست زیرا در اصفهان تولد یافته - در دیوان او در ۲۸ مورد نام اصفهان ذکر شده که حاکی از علاقه مفرط او باین آب و خاک میباشد صائب بصراحت اصفهان را وطن خویش میدانند :

صائب از هند معجو عشرت اصفهان را فیض صبح وطن از شام غریبان مطلب
در جای دیگر خاک اصفهان را توتیای دیده امید میدانند :

سرمه دیده امید کنم خاکش را گرمی شودم خاک صفاهان دیدن

صائب از فرط علاقه و محبت بوطن خود (اصفهان) میگوید :

در حریم خلد اگر با حور هم زانو شود خاطر صائب بخوبان صفاهان میکشد
و باز فرماید :

بنگر چه رغبتی است بساحل غریق را صائب عیار شوق من و اصفهان می پرس

انصاف را اگر کسی شهری را وطن خویش نداند چگونه در فراق آن اینطور

غزلسرائی میکند :

خوش آن روزی که منزل در سواد اصفهان سازم ز وصف زنده رودش خامه را رطب اللسان سازم

یا

چون نکردم کرد سر تا پاترا چون گردباد پاکدامانی که می بینم صفا هانست و بس
صائب بالاخره در مورد تبریز که منشاء پدران وی بوده فقط در دو مقام از آن نام
برده است. يك جا میفرماید :

صائب از خاک پاك تبریز است هست سعدی گر از گل شیراز
و جای دیگر گوید .

در بهار سرخروئی همچو حسنش غوطه داد فکر رنگین تو صائب خطه تبریز را
اصرار در اینک صائب اصفهانی است یا تبریزی بيمورد بنظر میرسد زیرا این قبیل
افراد اختصاص بيك جا و يك شهر ندارند بلکه هر بوط بجهان و همه کشورها هستند و ما اگر
در این باب سخنی گفتیم از باب تعصب نیست که بخواهیم بر افتخارات شهر خویش (اصفهان)
بیفزائیم بلکه مقصود حقایقی است که با بحث و فحص از پرده ابهام بیرون افتد -

نظر دیگران نسبت به صائب

نزدیکترین تذکره نویس بزمان صائب که معاصر او نیز بوده میرزا محمد ظاهر
نصر آبادی است - نصر آبادی ویرا بدینگونه ستوده است :

«انوار خورشید فصاحتش چون خرد خرده بین عالمگیر و مکارم اخلاقش چون
معانی رنگین دلپذیر خامه یگانه دوزبانش بتحریر سه انگشت به چهار رکن آفاق و
شش جهت پنج نوبت کوفته و گنجینه غیبی را از گوهر معانی رفته مرآت ظاهر و باطن
را بصیقل همواری از رنگ کدورت زدوده و باب قبول بروی خویش گشوده ... الخ»
سایر تذکره نویسان معاصر او نیز کم و بیش وی را با احترام نام برده و با عنوان
مولانا و نظیر آن یاد کرده اند .

آذر بیگدلی شاید اولین کسی است که صائب را مورد انتقاد قرار داده و سبک او
را نپسندیده است وی گوید :

«در مراتب سخن گستری طرز خاصی دارد که شباهتی بفضحای متقدمین ندارد»

سپس گوید دیوانش قریب به یکصد هزار بیت ملاحظه شده بعد از مراعات بسیار!

این چند بیت انتخاب شد --

رضاقلیخان هدایت نیز در مجمع الفصحا همان عبارت آزر را با کمی تغییر نوشته

و گوید: در طریق شاعری طرزی غریب داشته که اکنون پسندیده نیست --

«ریو» در فهرست کتب فارسی خود درباره صائب اینطور اظهار نظر میکند:

بالاتفاق صائب در شاعری خالق سبکی تازه و بزرگترین شعرای جدید ایران است --

پرفسور شبلی در جلد سوم شعر العجم صائب را آخرین شاعر بزرگ ایران میدانند

و در ابتکار معالی وی را برتر از قآنی می شمارد زیرا بنا بر عقیده او قآنی مقلد فرخی و

منوچهری است و صائب دارای ابتکار است -- جای دیگر گوید صائب جنگی از بهترین

اشعار پیشینیان جمع آورده که نسخه آن در حیدرآباد دکن موجود است و در این کار

اورا باو تمام تشبیه میکند که او نیز جنگی بزرگ از آثار شعرای عرب جمع کرده و

گوید پایه ذوق صائب بیشتر از اشعاری که گرد آورده است معلوم و معین میشود تا از

ایاتی که خود سروده است --

پرفسور ادوارد برون پس از تخطئه نظر رضاقلیخان هدایت گوید که عبارت

ریو (که در بالا نوشتیم) خالی از مبالغه نیست اما بدون شبهه صائب اعظم شعرائی است

که در قرن هفدهم مسیحی طلوع کرده اند و بنظم تنها کسی است که در این کتاب^۱

لایق شرح مفصل است .

آنگاه می نویسد که چندین سال قبل ایاتی از کتاب خرابات استخراج کرده ام

آن زمان که درمن در زبان فارسی مبتدی بودم از این ایات بسیار خوش آمد و اکنون نیز

بنظم خیلی دلپذیر می آیند -

طرز صائب و خصائص شعری

بطوری که در ضمن مقالات قبل اشاره کردیم صائب رهنورد طرزی بود که

تا آن زمان کمتر شعرا به آن طرز سخن سرائی کرده بودند و یا اگر معدودی چون

عرفی، ابوطالب کلیم همدانی، نظیری نیشابوری و ظهوری ترشیزی به آن روش شعر

۱ - مقصود جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد برون میباشد .

می گفتند سبکی تازه بشمار میرفت و بوجود قهرمانی چون صائب بحد کمال رسید و باید اذعان کرد که وی از جهتی مبتکر و از جهات دیگر مکمل سبک با اصطلاح هندی بود چون از سبک با اصطلاح هندی در این جا سخنی بمیان آمد ناچاریم مجملی درباره آن گفتگو کنیم. اولاً معلوم نیست که این سبک را بچه مناسبت هندی خواندند و کدام فرد یا افرادی آنرا بدین نام موسوم ساختند قدر مسلم آنست که این اصطلاح از مستحدثات زمان خیلی متأخر است زیرا حتی در مجمع الفصحاء که در دوران ناصرالدین شاه قاجار تألیف شده ذکر از این نام بمیان نیامده است و تصور میرود برای آنکه وجه امتیازی بین آن طرز و سبک عراقی باشد آنرا بنام سبک شعرای هندی موسوم نموده اند (یعنی شعرائی که بهند رفته اند) کم کم لفظ شعراء حذف شده و سبک هندی برای ما باقیمانده است ضمناً موسوم ساختن بسبک اصفهانی چنانکه استاد ارجمند آقای امیری فیروز کوهی در مقدمه دیوان صائب چاپ تهران اشاره فرموده اند نیز صحیح و کلمه جامعی نیست زیرا شعرائی که بدین طرز سخن گفته اند گرچه بیشتر اصفهانی بود ولی در میان آنها شیرازی - کاشانی - همدانی و حتی خراسانی هم دیده میشود و بنظر نویسنده اگر آنرا سبک صائب بنامیم از هرجهت یا لااقل از جهاتی اولی و انطباقی است .

برای آنکه بطرز صائب و شیوه سخن او بهتر آشنا شویم لازم است بچند قرن پیش از وی برگشت کنیم و تحولی را که طی آن چند قرن در شعر و شاعری بوجود آمده بطور اجمال زیر نظر بگذرانیم . چنانچه براهل فن پوشیده نیست شعرا تا قرن ششم عموماً بسبک خراسانی یا تر کستانی شعر می سرودند و چون شرایط محیط بمدیحه گوئی اقتضا میکرد و قصیده بهترین منظور را ایفا مینمود چکامه سازی رواج کاملی پیدا کرد و شعرا کمتر بسرودن اقسام دیگر شعر مبادرت میورزیدند - این چند قرن را باید دوران چکامه سرائی نامید و سبک خراسانی نیز شیوه سخن آنها بود - قرن هفتم و هشتم دوره قصیده پردازی و مدیحه سازی مخصوصاً بسبک خراسانی رو بضعف نهاد و با ظهور سعدی و کمال الدین اسمعیل و معاصران وی سبک عراقی و یا فارسی رواج پیدا کرد و چون این سبک باغزل بیشتر مناسبت داشت شعراء بسرودن غزل پرداختند و اگر

قصایدی هم گفته میشد بآن کیفیت قرون قبلی نبود - دوران غزلسرائی با سبک عراقی و فارسی تا قرن هشتم و نهم رایج بود و بوجود جامی که بعضی او را خاتم الشعراء خوانده‌اند تقریباً خاتمه پذیرفت - از این تاریخ یعنی اواخر قرن نهم تا ظهور صائب که در اواسط قرن یازدهم می‌باشد تقریباً بدو قرن میرسد - در طی این دو قرن سبک با اصطلاح هندی ظهور نمود اما نمیتوان بتحقیق گفت که پایه گذار آن کدام شاعر بوده و در چه تاریخ (تاریخ حقیقی) ظهور و بزور کرده‌است چون پیدایش هر طریزی از سخن بمرور ایام و بتدریج انجام پذیر است همینقدر مسلم است که در عهد صائب و قبل از او این شیوه دوره جوانی و خامی خود را طی میکرد و بوجود او بعد کمال و پختگی رسید. صائب در چند جا باین معنی اشاره کرده و میگوید :-

صائب از طرز نوی کاندرا بیان انداختی دودمان شعر را هر دم بقای تازه‌ای
بطرز تازه صائب داغ سازم نکته سنجان را عجب دارم کز آمل چون تو خوش گفتار بر خیزد
و باز گوید :

صائب کسی بر تبه شعرم نمیرسد دست سخن گرفتم و بر آسمان شدم

یا

دست از باب قلم را یک قلم بر چوب بست در سخن چون صائب ماهیچ کس استاد نیست

و در جای دیگر فرماید

در این ایام شد ختم سخن بر خامه صائب مسلم بود گر ز این پیش بر سعدی شکر خائی
که پیداست منظورش سبک تازه سخن است که بوجود او ختم شده است .

از خصوصیات این سبک که حقاً باید آنرا سبک صائب نامید رقت معانی و بقول خود صائب نازکیهای سخن است و روح معنی آنچنان در قالب لفظ جای گرفته که با باریک بینی و دقت نظر بایستی معنی را بدست آورد - گرچه پاره خرده بنیان مغرض آنرا یکنوع تعقید معنوی میدانند اما بر سخن شناس منصف واضح و مبرهن است که در هر بیت شعری که باین شیوه سروده شده یک دنیا لطف و زیبایی نهفته است .

از آنجائی که هر وقت چیز تازه و بی سابقه بوجود می‌آید همه کس با اشتیاق

فراوان بآن اقبال میکنند و افراد در حصول آن چیز تازه بر یکدیگر سبقت میجویند و آنقدر پافشاری از خود نشان میدهند که از صورت اصلی خود خارج میشود همینکه طرز سخن سرائی بسبب باصطلاح هندی رواج یافت متشاعران همچون خیل مگس که بر شیرینی هجوم آورند به پیروی این سبک شتافتند و آنقدر در ایراد مضامین بیچ در بیچ و باردار صرار ورزیدند که یکباره لفظ را فدای معنی کردند و از استعمال الفاظ پیش پا افتاده و دور از فصاحت دقیقه فروگذار نمودند کم کم شعر و شاعری به لغز سازی و معما پردازی مبدل شد و بطوریکه در تذکره نصر آبادی ملاحظه میشود صدها شاعر نکته پرداز !! بظهور رسید و سخنی را که صائب باخون دل بدست آورده و بقول خود آنرا با آسمان رسانده بود بخاک سیاه نشانند و نتیجه این شد که در عهد زندیه انجمن مشتاق بوجود آید و افراد این انجمن خوب و بد، مبتکر و مقلد را یکجا بیاد استهزاء بگیرند و باصطلاح ترو خشک را باهم بسوزانند.

بلی، این عکس العمل پافشاریها و اصرار مقلدین افراطی بود که در ایراد مضامین بارد و دور از ذهن و استعمال الفاظ کبک و خارج از فصاحت بر یکدیگر سبقت می جستند و شعر فصیح فارسی را از جاده اعتدال منحرف ساختند که ای دو صد لعنت بر این تقلید باد!

ما در مقام آن نیستیم که خدمتی را که انجمن مشتاق در تجدید سبک شعرای کهن از خود نشان دادند در قبال بی انصافی آنها نسبت بصائب و مکتب او نادیده بگیریم و بعبارت دیگر این گناه را با آن ثواب پایاپای کنیم بلکه نه باید از آن گناه صرف نظر کرد و نه این خدمت را میتوان ناچیز شمرد زیرا بهترین صراف و انتقام جو روزگار است که هم گناه را کیفر میدهد و هم خدمت را پاداش می بخشد - کیفر آن گناه اینکه پس از گذشت سیصد سال کم و بیش دست روزگار حجاب از چهره حقیقت بیک سو افکند و نشان داد که انجمن مشتاق درباره صائب و مکتب وی حق کشی کردند و اینک بکیفر آن گناه آتشی که آذریبگدلی افروخته بود بآب حقیقت سرد و خاموش شد و گفتارش مطرود شناخته آمد اما خدمت آنان نیز بی پاداش نماند گرچه خود توانستند سبک